

شورای راهبردی
روابط خارجی

پیامدهای افزایش بودجه نظامی ژاپن

افزایش بودجه دفاعی و تحرکات نظامی اخیر ژاپن اگر چه می‌تواند به‌طور مقطعی بر موازنه قوا در شرق آسیا اثر بگذارد، اما بعید است موازنه سنتی قوا میان چین و ژاپن را تغییر دهد ولی درعین حال واکنش‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی چین را به دنبال خواهد داشت. مردم چین و شبه‌جزیره کره خاطرات تلخی از میلیتاریسم ژاپن دارند.

در افکار عمومی مردم چین و شبه‌جزیره کره، ژاپنی‌ها منفورند و دلیل آن هم اتفاقاتی است که در زمان نظامی‌گری ژاپنی‌ها قبل از جنگ جهانی دوم افتاده است. به‌عنوان مثال، هر سال ۱۳ دسامبر مصادف است با سالگرد کشتار عظیم مردم «نانجینگ» در چین که ۸۸ سال قبل اتفاق افتاد و مردم بی‌گناه زیادی در آن زمان، کشته و شکنجه شدند و به زنان و دختران تجاوز شد.

این‌گونه وقایع تلخ مختص چین نیست و در شبه‌جزیره کره هم رخ داده است و خاطرات تلخی را در افکار عمومی این منطقه به‌جای گذاشته است.

زمره‌های اخیر درباره افزایش بودجه دفاعی ژاپن و توان موشکی و مشارکت فعال در چارچوب‌های نظامی آمریکا، حاکی از آن است که اتفاقات جدیدی در این منطقه در حال روی‌دادن است که حتماً بر موازنه قوا در این منطقه و بین چین و ژاپن تأثیر می‌گذارد، اما بعید است موازنه قوای سنتی بین این دو کشور را تغییر دهد؛ درعین‌حال باید منتظر اقدامات دیپلماتیک، اجرایی و اقتصادی چین در واکنش به این تصمیمات بود. چینی‌ها مجازات‌های اقتصادی را همین حالا علیه ژاپن از جمله در رابطه با ممنوعیت سفر توریست‌های چینی به ژاپن اعمال کرده‌اند اما این به این معنا نیست که ژاپن بتواند موازنه کامل قوا در منطقه و با چین را به هم برزند.

باتوجه‌به سابقه تلخی که مردم منطقه و چین از ژاپن دارند، در بُند سیاسی، مقامات چینی، ژاپن را متهم به بازگشت به نظامی‌گری می‌کنند. طبیعی است در این شرایط از جمله واکنش‌های چین، افزایش توان نظامی و دفاعی‌اش در برابر قدرت نظامی ژاپن باشد.

چینی‌ها در سال‌های اخیر قدرت دریایی خودشان را توسعه داده‌اند، و اکنون دارای چند ناو هواپیمابر مدرن می‌باشند و در حال ساخت ناوهای بیشتری نیز هستند. به لحاظ نظامی، چینی‌ها حتماً در مناطق دریای جنوبی حضورشان را افزایش خواهند داد.

همچنین به لحاظ دیپلماتیک فشار را بر ژاپن بیشتر خواهند کرد که احتمالاً ایجاد شکاف بیشتر بین ژاپن و کشورهای آسیایی را پیگیری خواهند کرد. باتوجه‌به اینکه ذهن مردم منطقه نسبت به نظامی‌گری ژاپن مغشوش است و به آنها اعتماد ندارند، سیاست افزایش توان دفاعی و بودجه نظامی ژاپن تبلیغات وسیعی را علیه آنها در شرق آسیا ایجاد خواهد کرد. قانون اساسی ژاپن اجازه نمی‌دهد این کشور به سمت نظامی‌گری گسترده حرکت کند، اما وقتی بودجه دفاعی‌شان را بیش از ۲ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش می‌دهند، اقدامی جدید است که به‌صورت موقت موازنه سنتی قدرت در منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ایران هم با ژاپن و هم با چین رابطه خوبی دارد و نباید وارد صف‌بندی امنیتی شرق آسیا شود زیرا به نفع سیاست خارجی کشورمان نیست. ایران باید همکاری اقتصادی را از رقابت‌های ژئوپلیتیکی مستثنی کند، البته ارتباطات کشورمان با ژاپن و سایر کشورها در شرق آسیا باید ادامه یابد؛ اما به صلاح نیست که وارد چنین موضوع مناقشه‌برانگیزی شویم.

ژاپن تنها با چین مشکل ندارد، آنها با روسیه هم به‌خاطر جزایر «کوریل» که ژاپن آن را متعلق به خودش می‌داند درگیر است و اتحاد چین و روسیه را برخلاف منافع خود تلقی می‌کند، زیرا این اتحاد وزنه را به نفع چین در این مناقشه سنگین‌تر می‌کند.

نگاه تحلیلی



عکس: AP

رضانصری تحلیلگر مسائل بین‌الملل از رویکرد تل‌آویو نسبت به تهران می‌نویسد

اسرائیل و سیاست فروپاشی ساختاری ایران

«رضا نصری» حقوق‌دان و تحلیلگر مسائل بین‌الملل در یادداشتی با عنوان «اسرائیل و سیاست فروپاشی ساختاری ایران» تأکید کرد که واشنگتن و تل‌آویو بر تشدید بحران در ایران برای پیشبرد مقاصد مشترک خود حساب ویژه‌ای باز کرده‌اند و در چنین صحنه‌ای، مهم‌ترین و مؤثرترین عامل بازدارنده در برابر این پروژه خطرناک، آگاهی و بصیرت مردم است.

«رضا نصری» حقوق‌دان و تحلیلگر مسائل بین‌الملل در یادداشتی نوشت: در فوروم دوحه ۲۰۲۵ - که در اوایل ماه دسامبر میلادی (آذر) در قطر برگزار شد- برداشت اغلب کارشناسان و اندیشکده‌های جدی این بود که اسرائیل از مقوله «تغییر رژیم» (Regime change) عبور کرده و اکنون به دنبال فروپاشی ساختاری کشور ایران (State collapse) است. استدلال آنها این بود که تخریب ساختاری و سپس درگیر کردن ایران به یک جنگ داخلی، خیال اسرائیل را دست‌کم تا سه دهه از رقیبی به نام «ایران» آسوده می‌کند.



رضا نصری
حقوق‌دان و تحلیلگر
مسائل بین‌الملل

برخی در آن مقطع معتقد بودند دولت دونالد ترامپ نگاه متفاوتی دارد و بیش‌تر به تغییر رفتار حاکمیت ایران در عرصه بین‌المللی می‌اندیشد اما حقیقت این است که در یک ماه گذشته - به‌ویژه پس از سفر بنیامین نتانیاهو به واشنگتن - اسرائیل و شبکه متنفذ لابی‌های آن در آمریکا موفق شده‌اند مواضع دو کشور را به هم نزدیک کنند. امروز، اسرائیل با جدیتی مضاعف به دنبال فروپاشی ساختار و شیرازه ایران است و آمریکا در ملاحظات آن که نسبت به وقوع چنین اتفاقی داشت در حال تجدیدنظر است.

در این میان، اعلام موضع ترامپ مبنی بر اینکه در صورت تشدید بر خورد با معترضان، ایالات متحده به‌طور مستقیم در ایران مداخله نظامی خواهد کرد، و نیز موضع‌گیری هماهنگ برخی مقامات سابق و رسانه‌های آمریکایی درباره «حضور مأموران موساد در کنار معترضان در خیابان‌های ایران»، نشان می‌دهد واشنگتن و تل‌آویو بر تشدید بحران در ایران برای پیشبرد مقاصد مشترک خود حساب ویژه‌ای باز کرده‌اند. در

همین چارچوب، موفقیت عملیات نظامی اخیر آمریکا در ونزوئلا، به لابی‌ها و دستگاه‌های تبلیغاتی جریان جنگ‌طلب این امکان را داده است تا به ترامپ، منتقدان داخلی او و افکار عمومی آمریکا القا کنند که مداخله نظامی الزاماً پرهزینه نیست و با اتکا به استدلال‌های تازه، در مسیر هم‌سوتر کردن مواضع واشنگتن و تل‌آویو گام بردارند.

در نتیجه، امروز سیاست آمریکا و اسرائیل به این سمت می‌رود که با تشدید تحریم و دستکاری بازار ارز، مردم را از فرط استیصال به خیابان‌ها بکشانند؛ سپس، با مداخله عوامل میدانی خود - و احیاناً حضور نامحسوس آنها در میان معترضان و تیراندازی با سلاح گرم به سمت نیروهای انتظامی - اعتراضات را وارد چرخه خشونت کنند؛ و در نهایت، با توسل به بهانه «سرکوب معترضان» راه را برای مداخله نظامی، حمله به زیرساخت‌های کشور و احیاناً حضور نظامی در مناطق نفت‌خیز کشور هموار سازند. امروز دیگر نه شخص ترامپ، نه دستگاه سیاست خارجی آمریکا و نه بسیاری از رسانه‌ها و اندیشکده‌های تندرو در واشنگتن، هدف اصلی آمریکا - یعنی دسترسی به منابع نفتی کشور‌های تأمین‌کننده انرژی چین - را پنهان نمی‌کنند. از نگاه آنها، پس از تصاحب و کنترل فروش نفت ونزوئلا، اکنون نوبت آن رسیده است که چین از نفت ایران نیز محروم شود. در این میان، اپوزیسیون خارج از کشور و چهره‌های شناخته‌شده آن به شدت با یکدیگر به رقابت افتاده‌اند تا در این صحنه جدید جانمایی کنند. در میان آنان، رضا پهلوی با این تصور که واشنگتن و تل‌آویو در پی یک چهره کاملاً سرسپرده و گوش‌به‌فرمان هستند، می‌کوشد به‌صورت صریح و ضمنی نشان دهد که در مقایسه با دیگر رقبای، آمادگی بیش‌تری برای واگذاری امور کلان کشور به آمریکا و اسرائیل دارد.

حمایت او از حمله نظامی به ایران در جریان جنگ دوازده روزه، سفرش به بیت‌المقدس و تعظیم در برابر دیوار ندبه، و برافراشتن پرچم اسرائیل در تجمعات حامیان‌اش از یک سو، و از سوی دیگر نمایش خود به‌عنوان شخصیتی «بی‌وطن» و حتی آماده «سرکوب» - که در ناتوانی فرزندان‌اش به مکالمه به زبان فارسی، پیوند خانوادگی با یک فرد یهودی-اسرائیلی، و برچسته‌سازی چهره «پرویز ثابتی» (به‌عنوان نماد خشونت و سرکوب ساواک) در تجمعات سیاسی سلطنت‌طلبان نمود می‌یابد، همگی در همین چارچوب قابل فهم است.

به بیان روشن‌تر، رضا پهلوی می‌کوشد خود را به‌عنوان یک کارگزار ایرانی‌نمّا، با حداقل تعلق و تعصب ملی و آماده بازتولید سازوکارهای سرکوب رژیم پدرش معرفی کند تا به گزینه مطلوب ترامپ و نتانیاهو بدل شود.

در چنین صحنه‌ای، مهم‌ترین و مؤثرترین عامل بازدارنده در برابر این پروژه خطرناک، آگاهی و بصیرت مردم است. با وجود همه گلاویه‌ها، فشارها و مخالفت‌ها با شیوه اداره کشور، رسیدن به این فهم ملی ضروری است که نه ترامپ، نه نتانیاهو و نه رضا پهلوی - که هرکدام به سهم خود در تشدید تحریم‌ها، فشار اقتصادی بر اقشار آسیب‌پذیر و حتی تجاوز نظامی به خاک ایران نقش داشته‌اند - دلسوز مردم ایران نیستند. پروژه آنها کشاندن استان‌های قومی به جنگ داخلی، نابودی زیرساخت‌ها و در نهایت تصاحب مناطق نفت‌خیز ایران به‌دست آمریکا، در راستای تأمین امنیت بلندمدت اسرائیل و کنترل منابع انرژی چین است.

حزب کمونیست و دولت شوروی نیز دچار فساد گسترده، کهنسالی نخبگان و فاصله شدید با جامعه گردید و این در حالی بود که تصمیم‌گیری در سطح بالا کند و غیرمنعطف شده بود.

۴- **نقش نخبگان و فروپاشی از بالا:** فساد گسترده در بین مقامات در حالیکه گروهی از نخبگان را وابسته به سیستم کرده بود، بخشی دیگر از نخبگان مانند یلتسین و رهبران سایر جمهوری‌ها را تشویق به استقلال و جدایی نمودند. آنها به این نتیجه رسیدند که فروپاشی را به بقای نظام ترجیح دهند. کودتای ناکام جمعی از نظامیان و مقامات برجسته شوروی در آگوست سال ۱۹۹۱، نشان داد که سیستم دیگر نمی‌تواند قدرت را حفظ کرده و عملاً فرو ریخته است.

۵- **ملی‌گرایی و شکاف‌های قومی:** یکی دیگر از عوامل فروپاشی شوروی، وجود تعدد قومیت‌ها و جمهوری‌ها بود که در دوران استالین با سرکوب مواجه شده بودند و با تضعیف شدن دولت مرکزی، جمهوری‌های بالتیک، قفقاز و آسیای مرکزی خواهان استقلال شدند و نظام کمونیستی توان یا اراده لازم برای مهار این جنبش‌ها را نداشت.

۶- **فشارهای خارجی و جنگ سرد:** در حالی که نظام شوروی از درون در حال فروپاشی بود، از بیرون هم فشارهای شدیدی وارد می‌شد و ناتوانی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با ضربات بیرونی هم‌راستا شدند. مواردی نظیر رقابت‌های تسلیحاتی با آمریکا، برنامه رقابت با «جنگ ستارگان» آمریکا، شکست در افغانستان که با تلفات انسانی و تضعیف روحیه و اعتبار شوروی همراه بود، زمینه‌های سقوط را فراهم کرد.

۷- **اصلاحات گورباچف (پروستریکا و گلاسنوست):** در حالی که سیستم دیگر توان و کشش هرگونه تغییری را نداشت، گورباچف با برنامه‌های اصلاح‌طلبانه‌اش تلاش کرد تا سیستم را زنده نگه دارد. نه پروستریکا یا بازسازی اقتصادی و نه گلاسنوست یا فضای باز سیاسی، هیچ‌کدام نتوانست فساد و ناکارآمدی نظام شوروی را بهبود بخشد و مشروعیت حزب کمونیست را بازگرداند. فراموش نکنیم که اتحاد جماهیر شوروی چون ضعیف بود فروپاشید، بلکه عواملی همچون اصلاح‌طلبانری سیستم، کنترل سیاسی تضعیف شده، اقتصاد ناتوان و غیر رقابتی و از بین رفتن انسجام هویتی موجب گردید در یک روز به ناگاه یک قدرت غول‌آسا که سال‌ها دست‌نشان سرزمین‌های بسیاری را درنوردیده بود، فرو ریزد و به تاریخ بپیوندد.

سقوط يك ابر قدرت

گسترده بر ساختارهای حکومتی و ایجاد یک سازمان امنیتی قوی مانند کی‌بی‌ی که هنوز توان سرکوب و کنترل شدید داشت و همچنین تجربه طولانی در مدیریت بحران و متزلزل سیاسی گسترده، پایه‌های حکومت خود را گسترده کرده بود.

۶- **سرمایه انسانی غنی:** این کشور دارای جمعیت تحصیل کرده در حوزه‌های فنی و علمی و همچنین سطح بالایی از سواد عمومی نسبت به بسیاری از کشورهای در حال توسعه بود.

به صورت کلی، اتحاد جماهیر شوروی در زمینه سخت‌افزاری از توان گسترده‌ای برخوردار بوده است لیکن عواملی که موجب نابودی آن گردید در لایه‌های زیرین اتفاق افتاد:

۱- **بحران ساختاری اقتصادی:** دولت شوروی که دارای اقتصادی متمرکز و دولتی بود امکان و توان نوآوری، بهره‌وری و رقابت را به خصوص با نظام اقتصاد آزاد نداشت و همین موجب شد از نظر توسعه همه‌جانبه عقب بماند. این کشور همچنین با کمبودهای مزمن در خصوص کالاهای مصرفی مواجه بود و صف‌های طولانی برای دریافت کالا و بازار سیاه تشکیل می‌شد. در خصوص صادرات کالا، شوروی وابسته به صدور مواد خام و وابستگی شدید به صادرات نفت و گاز داشت و همین ویژگی در زمان سقوط قیمت نفت در دهه ۱۹۸۰ ضربه سنگینی به این کشور زد. این در حالی بود که این کشور هزینه‌های بالای نظامی و رقابت تسلیحاتی با آمریکا داشت.

۲- **بحران مشروعیت ایدئولوژیک:** محور حیات شوروی، ایدئولوژی کمونیسم بود که به مرور زمان از دست‌رفت و با کاهش باور عمومی نسبت به آن، دچار بحران گردید. همزمان مردم شوروی که در تنگنای اقتصادی بودند به مقایسه زندگی خودشان با کشورهای غربی پرداختند و از طریق رسانه‌ها به تفاوت‌های خودشان با آنها پی بردند. از سوی دیگر ایدئولوژی رسمی نتوانست نیازهای واقعی جامعه را پاسخ بگوید.

۳- **ناکارآمدی سیاسی و فساد اداری:** همزمان با ناتوانی‌های اقتصادی،



حمید روشنایی
کارشناس روابط خارجی

این روزها همزمان است با یادآوری ۲۶ دسامبر سال ۱۹۹۱ که میخائیل گورباچف، آخرین رهبر و رئیس‌جمهوری اتحاد جماهیر شوروی، فرمان فروپاشی را امضا نمود و این کشور بزرگ را که فاکتورهای قدرت بسیاری داشت، برای همیشه از صفحه روزگار حذف شد. فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی تنها سقوط یک ابر قدرت بسیار وسیع نبود، بلکه نابودی یک ایدئولوژی بود که سال‌ها برای جوانان و انقلابیون؛ امید برای مبارزه را برمی‌انگیخت. فاکتورهای قدرت شوروی عبارت بودند از:

۱- **بزرگ‌ترین وسعت سرزمینی با منابع زیرزمینی فراوان:** مساحت شوروی بیش از ۲۲ میلیون کیلومتر مربع و دارای ذخایر عظیم نفت و گاز، زغال سنگ و فلزات استراتژیک نظیر اورانیوم، نیکل و آهن بود.

۲- **دومین قدرت بزرگ نظامی در جهان:** دارای بزرگ‌ترین زرادخانه هسته‌ای دنیا (هم‌تراز با حتی فراتر از آمریکا) ارتشی بسیار بزرگ و با تجربه عملیاتی در اروپا، افغانستان و مناطق دیگر و شبکه گسترده پایگاه‌های نظامی و نفوذ امنیتی در اروپای شرقی.

۳- **قدرت نفوذ در بسیاری از کشورها:** از جمله در کشورهای کمونیست و احزاب چپ سراسر جهان.

۴- **توان علمی و فناوری:** شامل پیشرو بودن در برخی حوزه‌ها از جمله: فناوری فضایی (پرتاب اولین ماهواره و اعزام اولین انسان به فضا) علوم پایه (ریاضی، فیزیک و مهندسی) صنایع نظامی و هوافضا، نظام آموزش عالی قوی در رشته‌های فنی.

۵- **دولت مرکزی مقتدر و دستگاه امنیتی قدرتمند:** حزب کمونیست با کنترل